



- ۹} أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى  
 عَبْدًا إِذَا صَلَّى ﴿٩﴾  
 ۱۰} أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ عَلَى الْهُدَى ﴿١٠﴾  
 أَوْ أَمَرَ بِالتَّقْوَى ﴿١١﴾  
 ۱۱} أَرَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَ تَوَلَّى ﴿١٢﴾  
 ۱۲} أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى ﴿١٣﴾  
 ۱۳} كَلَّا لَئِنْ لَمْ يَنْتَه لِنَسْفَعَا بِالنَّاصِيَةِ ﴿١٤﴾  
 ۱۴} نَاصِيَةٍ كَاذِبَةٍ خَاطِئَةٍ ﴿١٥﴾  
 ۱۵} فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ ﴿١٦﴾  
 ۱۶} سَنَدْعُ الزَّبَانِيَةَ ﴿١٧﴾  
 ۱۷} كَلَّا لَا تَطْعُهُ وَ اسْجُدْ وَ اقْتَرِبْ ﴿١٨﴾  
 ۱۸} كُنْ وَ خُود رَا نَزْدِيكَ گِرْدَانِ ﴿١٩﴾

کن و خود را نزدیک گردان.

### شرح لغات :

لنسفعا، جمع متکلم از فعل مضارع و مؤکد به لام و نون خفیفه که در حال وقف تنوین به جای نون نوشته شده. از سفع: گرفتن، سخت کشاندن، داغ و نشان زدن، سیلی زدن، تیره یا سیاه و زشت شدن، سنگ های اجاق.

ناصیه: جلوی سر، موی بلند آن. نصو: موی پیشانی را گرفتن، شانه زدن، جامه را گشودن.

نادی: محل اجتماع. از ندو: در مجلس گرد آمدن. از ندی: سرشار بخشیدن، خیر رساندن.

زیانیه، اسم، جمع و مفرد آن زیننه یا زبانی: پلیس، نگهبان مخصوص. از زین: او را سخت راند، صدمه اش زد، برکنارش نمود، از بخشش دریغ کرد، میوه را بالای درخت فروخت. بعضی گویند زیانیه جمع بدون مفرد است مانند ابابیل.

«أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى. عَبْدًا إِذَا صَلَّى»: استفهام و فعل «أرأيت»، اشعار به تعجب و تقبیح، و علم محسوس، و فعل مضارع «ینهی» اشعار به دوام نهی دارد. نکره آمدن «عبدًا» برای تعظیم مقام شخص و وصف عبودیت است. مطلق آمدن نهی و فصل آن از عبداً و ظرف اذا، ظاهر در اطلاق نهی و تقدیر مفعول و بدل یا بیان بودن عبداً از مفعول مقدر و مطلق، و برای ارائه نمونه است: آیا دیدی کسی را که طغیانش به آن حد رسیده که نهی می کند، هر که و از هر چه را بخواهد، تا آنجا که بنده ای را نهی می کند که در حال نماز است و سر تعظیم برای خداوند و به یاد او فرود می آورد و پیشانی خضوع در برابر او به خاک می نهد؟! این سرانجام طغیان طاغی است که بیش از امر و فرمانروایی بر جان و مال بندگان خدا، آزادی عقیده و عمل را از آنها سلب، و از بندگی خدا نهی می نماید تا خلق و بنده خدا را به بندگی خود وادارد. مصداق این روش و خوی طاغیان و جاهلانه فقط اباجهل و سران سرکش قریش و عرب نبودند، بلکه در هر جا و هر زمان که نور فطری توحید خاموش و راه برای طغیان باز شد، مردمی خلق را از بندگی خدا باز می دارند تا بندگی خود را به گردن آنها گذارند. در همان هنگامی که این آیات نازل شد، در سراسر دنیا این پستی و دگرگونی انسانها در برابر چشم رسول اکرم ﷺ نمایان بود و این آیات همین منظره وحشتناک را در آغاز رسالت نشان می دهد تا او را برای نجات انسانها برانگیزد و هدف این رسالت را که از میان بردن طغیان و بت تراشی است بنمایاند: «أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى...»؟!

«أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ عَلَى الْهُدَىٰ أَوْ أَمَرَ بِالْتَّقْوَىٰ»: مخاطب این فعل «أَرَأَيْتَ»، مانند فعل قبل، شخص رسول اکرم ﷺ یا هر شخص قابل خطاب و مفعول این فعل و اسم کان همان انسان طاغی یا ناهی است. ظاهر فعل کان خبر از وضع ثابت گذشته می باشد و «علی الهدی» استقرار بر هدایت را می رساند. شاید مخاطب «أَرَأَيْتَ» طاغی و ناهی از صلاة و مفعول آن که اسم کان است عبداً، باشد و شاید که مخاطب این آیات مختلف باشد، مانند قاضی که گاه به مدعی روی می آورد و گاهی به متهم. به هر تقدیر جواب شرط «ان کان» باید فعل مقدّری باشد که از اعجاب مضمون «أَرَأَيْتَ!» فهمیده می شود، و این آیات قابلیت ها و اطوار مختلف و متضاد انسان را به آن حضرت در آغاز رسالتش می نمایاند تا به این استعدادها و اطوار روحی انسان توجه نماید و به پیشرفت رسالت و دعوتش امیدوار باشد:

همین آدمی که چون خود را بی نیاز و قدرتمند بیند طغیان می نماید تا آن جا که می خواهد بر اندیشه و اعمال بندگان فرمان راند و از بندگی خدا بازشان دارد، اگر در محیط نور هدایت پرورش می یافت چه بسا بر هدایت فطری خود ثابت می ماند. یا اگر بر چنین هدایتی ثابت نمی ماند، برای صلاح خود و دیگران به تقوا امر می کرد:

«أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ عَلَى الْهُدَىٰ أَوْ أَمَرَ بِالْتَّقْوَىٰ».

«أَرَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ. أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَىٰ»: سیاق و ربط این آیات ظاهر در این است که مخاطب فعل های «أَرَأَيْتَ» رسول اکرم ﷺ و ضمائر «کان، امر، کذب، تولى، الم يعلم»، راجع به شخص طاغی و ناهی از صلاة باشد. و منظور این آیات، ارائه احوال و قابلیت تحول انسان است که همان طاغی و ناهی، می شود ثابت بر هدایت و امر به تقوی باشد، و می شود که هر حقی را تکذیب نماید و یکسره از هدایت روی گرداند. و گویا جواب شرط «ان کان، ان کذب» از این جهت در کلام



نیامده تا محدود نشود و ذهن مخاطب درباره این امکانات هرچه می تواند بیندیشد: نیک بنگر! اگر ثابت بر هدایت یا امر به تقوا بود، چه می شد؟ مگر نمی توانست چنین باشد؟ چه آثاری دربر داشت؟، و دیگر مطالب... و همچنین اگر تکذیب نماید و از هدایت روی گرداند...؟ گویا چون هدایت، انگیزه فطرت و در تکوین اولی است از ثبات بر آن به «ان کان...» تعبیر شده، و امر به تقوا، و تکذیب و تولی، از آثار و لوازم هدایت یا انحراف از آن می باشد: «امر، کذب، تولی».

با آنچه گفته شد و از ظواهر و موقعیت نزول این آیات استفاده می شود، مجالی برای احتمالات نامناسب درباره منظور و مصادیق این اوصاف و مخاطبها و مراجع ضمیرها و جواب شرطها نمی ماند. «والله اعلم بما قال».

«أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى»: چرا نباید بدانند! که هر طریقی را به اختیار خود می گزیند و به هرچه روی می آورد و از هرچه روی می گرداند و هر اندیشه ای که دارد و هر راه و روشی که در پیش می گیرد و هر کاری که انجام می دهد، خداوند می بیند و آثاری بر آنها مترتب می نماید و سرانجامش چنین است:

«كَلَّا لَئِن لَّمْ يَنْتَه لِنَسْفَعًا بِالنَّاصِيَةِ. نَاصِيَةٍ كَاذِبَةٍ خَاطِئَةٍ»: كلا، ردع و نفی اندیشه طاغی و ناهی یا مکذب روگردان است که گمان می کند طغیان و قدرتش پایدار است و تکذیب و اعراض و کفرش به نظارت خداوند، به سودش می انجامد و بدون پاداش می ماند یا به حال خود واگذار می شود. لام «لئن لم ينته»، به جای سوگند و لام «لنسفعاً» جواب آن است. باء «بالناصية» برای الصاق یا سببیت و الف و لام آن اشاره به ناصیه معینی می باشد. تکرار ناصیه که نکره موصوفه و بدل از الناصیه است، برای تثبیت دو وصف کاذبه خاطئه و تعریف الناصیه می باشد. «ناصیه» به رفع و نصب نیز خوانده شده که خبر برای «هی» یا مفعول فعل مقدر مشعر به ذم باشد.



«سفع» که معنای آن به شدت و برخلاف اندیشه و اراده کشیده و رانده شدن و تیره و زشت نمودن است، و اتصال و نسبت آن به ناصیه (جلوی سر یا موی آن)، شاید کنایه از محل و مظهر غرور و فکر و نظر و اطوار نفسانی باشد و دو وصف «کاذبه خاطئه» مؤید همین معنای کنایی و از خصائص و معرف نفس طاغی است: طاغی برای پیشرفت طغیان و از میان برداشتن موانع و باز شدن راهش، به دروغ زنی و فریبکاری و قلب واقع می پردازد و هر حقی را به خلاف آنچه هست می نمایاند و از طریق صواب منحرف می شود. به تدریج دروغ پردازی و خطاکاری صفت لازم و ملکه نفسانیش می گردد:

«كَاذِبَةٌ خَاطِئَةٌ» این گونه ملکات و عاداتِ پستِ ناشی از آن‌ها چهره طاغی گناه پیشه را دگرگون و سیاه و زشت می گرداند و بر ادراکات و شعور او سلطه می یابد و وجهه اندیشه «ناصیه» او را قبضه می نماید<sup>۱</sup> و مشاوران نزدیکش هم، فریب‌های او را مصلحت و خطاهای او را صواب می نمایند و باد به آستین غرور و طغیانش می دمند تا آنجا که دیگر جلوی پایش رانمی بیند و نخست از قلوب و افکار و سپس در پرتگاه دوزخ ساقط می شود. گرچه در این آیه سقوطگاه و جهتی که به آن سو رانده می شود به صراحت ذکر نشده است «لَتَسْفَعًا بِالنَّاصِيَةِ».

۱. آن یکی می گفت در عهد شعیب  
چند دید از من گناه و جرم‌ها  
حق تعالی گفت در گوش شعیب  
که بگفتی چند کردم من گناه  
عکس می گوئی و مقلوب ای سفیه  
چند چندت گیرم و تو بی خیر  
زنگ تو بر تُویت ای دیگ سیاه  
بر دلت زنگار بر زنگارها  
که خدا از من بسی دیدست عیب  
وز کرم یزدان نمی گیرد مرا  
در جواب او فصیح از راه غیب  
وز کرم نگرفت در جرم اله  
ای رها کرده ره و بگرفته تیه  
در سلاسل مانده‌ای پا تا به سر  
کرد سیمای درونت را تباه  
جمع شد تا کور شد ز اسرارها

(مثنوی مولانا، دفتر دوم، بیت ۲۳۶۴ تا ۲۳۷۱)



«فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ سَدْعُ الزَّبَانِيَّةِ»: فاء برای تفریع بر «نسفعاً»، و فعل امر مشعر به ترغیب و تعجیز و تعبیر است. سین «سندع» دلالت به اندک تأخیر دارد: اکنون که طاغی با دروغ و فریب و خطاکاری هر قید و بند و مراکز اتکایی را از میان برد و چهره انسانی‌تش دگرگون شد و رو به سقوط رانده گشت، همراهان و یاران و مجلس «نادیه» و مجلسیان‌ش را بخواند! و از آن‌ها یاری جوید! آن‌ها نه تنها، تنه‌ایش می‌گذارند و توانایی یاریش را ندارند بلکه از او تبرّی می‌جویند. ما هم به زودی مأمورین هشیار و فرمانبردار و سخت‌گیر «الزبانیة» خود را می‌خوانیم و به آن‌ها فرمان می‌دهیم. تازه از خواب غرور و طغیان بیدار می‌شود. دیگر چه قدرتی! چه مقاومتی!

تعبیر سندع، گویا اشعار به این حقیقت دارد که پس از منتهای طغیان که دیگر راه بازگشت و در توبه بسته و پرونده طاعی تکمیل شد، مأمورین سخت و نیرومند «الزبانیة» به حرکت درمی‌آیند و از هر سو فرایش می‌گیرند.

«كَلَّا لَا تُطِعُهُ وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ»: کلا، گویا برای دفع و رفع نگرانی و اندیشه رسول اکرم ﷺ در آغاز بعثت است که در برابر قدرت و نفوذ ظاهری طاغیان چگونه دعوتش پیش رود و به قلوب محکومین و بیچارگان نفوذ نماید و آن‌ها را برهاند؟ آیا با طاغیان سر سازگاری پیش گیرد و یا بعضی از خواست‌ها و پیشنهادهای آن‌ها را بپذیرد؟

پس از آنکه در آیات سابق سرانجام کار و مسیر نهایی و ناتوانی آن‌ها را بعد از قیام به حق و اعلام دعوت نمایاند، این آیه هراندیشه‌ای را دفع و از هرگونه پذیرش و نرمش با طاغی، پیمبرش را نهی و به سجده و تقرب و پیوستگی به خداوند عظیم امرش می‌نماید. تا با سجده و یا سر فرود آوردن همیشگی و کامل در برابر عظمت



خداوند پیوسته به او نزدیکتر شود و هرچه به عظمت و قدرت او نزدیکتر شود، دیگر قدرت‌ها کوچک و ناچیز و ناچیزتر می‌گردد: و اسجد و اقترب.

این سوره که اولین ندای وحی و سرآغاز بعثت و تعلیم است، هدف‌های کلی رسالت را بیان نموده و رسول ﷺ را برای انجام آن‌ها برانگیخته، و پس از این سوره آیاتی که راجع به جزئیات مسائل زندگی و شریعت و احکام است، به تدریج و به تناسب زمان و اوضاع نازل شده است. روش رسالت و وحی دیگر پیمبران نیز با تفاوت در رسالت و تشریح، به همین ترتیب بوده، چنان‌که وحی و رسالت موسی از معرفی خداوند و یگانگی و عبادتش و آنگاه قیام در مقابل طغیان آغاز شده پس از آن احکام و شریعت نازل شده است.

لغات و اوزان خاص اسمی و فعلی که در این سوره آمده: علق. الاکرم. لیطغی. الرجعی، لנסفعا. الناصیه. ناصیه. فلیدع. نادیه. سندع. الزبانیه. لا تطعه. و اسجد. و اقترب.

آیات این سوره تقریباً یکسان و کوتاه و اوزان آن‌ها به اختلاف معانی مختلف آمده است: از آیه یک تا پنج با وزن و فواصل واحد و قریب المخرج - لام و قاف - راء و میم - لام و میم - آمده که هماهنگ با فواصل خلق و تعلیم و تکمیل می‌باشد. فواصل آیه ۶ تا ۱۴، با الف‌های بالنسبه مقصوره آمده است که هماهنگ با معانی و ترکیب این آیات، میدان محدودی از اندیشه و عمل بازتر و حرکت و پیشرفت رامی‌نمایاند. از آیه ۱۵ تا ۱۸ لحن آیات شدید و اوزان فواصل «فاعلة» تمثیلی از درگیری و سلطه حاکم و محکومیت و زیونی طاغی است. سوره با آیه ۱۹ که مشتمل بر کلمه محرک «کلا» و یک نهی «لا تطعه» و دو امر «و اسجد و اقترب» است و به نهایت مخرج لب با باء بسته می‌شود، پایان یافته.



در نظر و ذهن ابتدایی و ناآگاه، شاید آیات این سوره با مطالب گوناگون و فواصل کوتاهش، مانند اشعار پراکنده و نامأنوس و غیر مرتبط بنماید. ولی با نظر عمیق و ذهن هشیار، متضمن حقایقی عالی و منزّه از تخیلات شاعرانه و دارای ترکیب و آهنگ مرتبط و موزون است. این سوره که طلیعهٔ وحی بوده با امر انگیزندهٔ اقرء و اسم رب، که سرآغاز تعلیم و تربیت و هدف عالی رسالت است شروع شده و معانی آن که با کلمات و حرکات و فواصل ترکیب یافته، اطوار خلق و تکمیل آن را می‌نمایاند. اسم ربک، که سرآغاز دعوت و مشعر به تربیت است - با کسره‌های متوالی - تنزل و سریان ربوبیت را در مظاهر خلق مطلق و خلق انسان از منشأ بسیار پست: «خَلَقَ، خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ» - با آهنگ فتحه‌های متوالی و متناوب - به صورت بارزی نمایانده و در تعلیم و تعلم انسان «عَلَّمَ بِالْقَلَمِ، عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ» کامل گردیده است، این مظاهر و اطوار اعجاب‌آمیز و خردانگیز باید ذهن انسان را جلب کند و او را در برابر این عظمت و تدبیر خاضع نماید. ولی این انسان همین که خود را بی‌نیاز دید نور فطرتش خاموش می‌شود و طغیان می‌نماید. آهنگ و فواصل و ترکیب «كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِكَيْفَى» نمایانندهٔ این واژگونی و سرپیچی و روش یکنواخت انسان است. آیهٔ «إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَىٰ» که آیینۀ جهان‌نما و مشعر بر تهدید است، به سرعت می‌گذرد، و شرح و نمونه‌های طغیان با استفهام‌ها و انکارها شروع می‌شود: «أَرَأَيْتَ...» باز آیهٔ «أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَىٰ» غفلت و بی‌خبری طاغی را بیان می‌نماید. آهنگ شدید و خشم‌آلود: «كَلَّا لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ لَنَسْفَعًا بِالنَّاصِيَةِ» پایان زندگی طاغی را می‌نمایاند که مأمورین غضب رب به امر او، پیشانی مغرور او را با بینی پر بادش گرفته با روی سیاهش فرو می‌کوبند و می‌رانند و می‌کشند. (آیا تعبیری مانند لناخذن، لنضربن، می‌تواند جای لنسفعا را





بگیرد؟) در این هنگام که طاغی با طغیانش به محاق می‌رود جز صفت و نقش شوم و آموزنده «ناصیه کاذبه» از او در تاریخ نمی‌ماند در آخرین نفس چشم به سوی یاران و همکارانش برمی‌گرداند تا شاید به یاریش شتابند: «فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ» و در اطراف خود جز چهره‌های خشمناک مأموران «رَبِّ اَعْلَى» را نمی‌نگرد: «سَدْعُ الزَّيَانِيَةِ». آخرین امیدش با صدایش و در سینه‌اش برای همیشه خاموش می‌شود. آنچه بر زبان‌ها و تاریخ از او می‌ماند همان «كَاذِبَةٌ خَاطِئَةٌ» است. او به سوی درکات دوزخ می‌رود. قائم به رسالت، باید از راه و روش و تمایلات طاغی سرپیچی کند و راه درجات قرب را پیش گیرد و به نجات خلق قیام نماید: «كَلَّا، لَا تُطِغُهُ، وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ».

این نظم و هماهنگی که در معانی و تعبیرات و ترکیب‌های کلمات و حرکات این سوره، مانند دیگر سوره‌ها، مشهود است، با کم و بیش شدن کلمه یا حرف یا حرکتی مختل می‌شود.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»